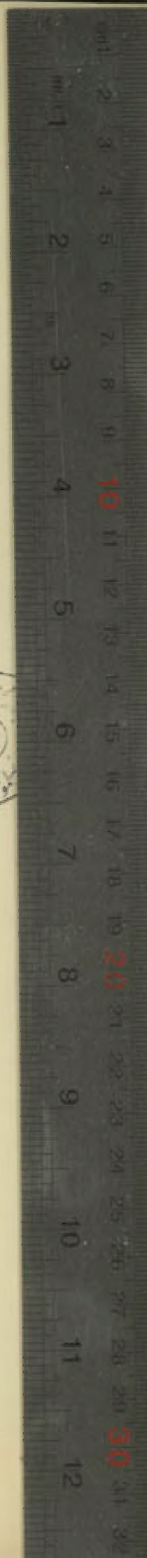


بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



۷۲۵۳

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: ترجمه شرح حای	مؤلف: ترجمه حبیبقلی پیر	
شماره ثبت کتاب	۷۴۵۳۶	
موضوع	۳۰۲۲	۵۸۴۰


بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۳۰۲۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

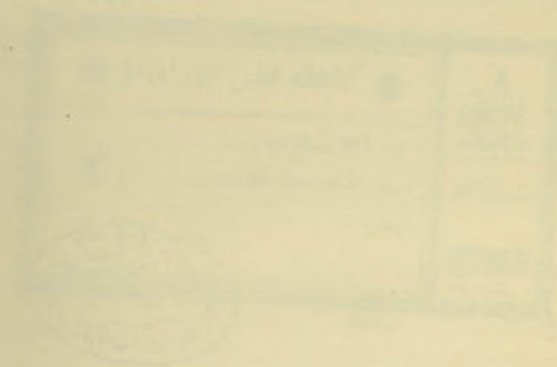


۷۲۵۳

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۴۵۳۶ ۵۸۴۰
کتاب ترجمه شرح جامی	مؤلف ترجمه حبیب الله	
۳	موضوع	
۳۰۲۲	شماره قفسه	

بازدید شد
۱۳۸۲

مجلس
۹۸ - ۹۷



مجلس
۹۸ - ۹۷

۹۸۵۴

شماره
اول و دوم و سوم و چهارم
پنجم و ششم و هفتم و هشتم
نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم

اسم و انزبان

[illegible]

الاشدب العنق فاعل

همیشه و این در چهار موضع است بنابر چه خبر که ذکر کرده است و او را مصنف یا از آن موا
 ضع مبتدا است که بعد از اول واقع نمیگردد در موضع خبر از آن است که بپای
 اول واقع شود مثل **اولا زید مود لکان** لکان که در اینجاست حذف شده است خبر
 که موصوفه و خبر را جواب اول که لکان که از واقع شده و این به جهت این است که لکان از خبر
 مشع شدن خبر است به جهت و جبهه خبری مثل **اولا علی مود لکان** علی موجود در خبر که این
 هلاکت عمر مشع است به جهت ۲ پس چنین که دلالت میکند لکان را بر مشع شدن خبر که وجه
 خبر پس دلالت میکند لکان را بر وجه پس در اول وجه مقدرات و این قرینه است که دلالت
 میکند بر حذف خبر آن خبر که دلالت میکند بر وجه حذف خبر آن لازم بودن قیام جواب
 اول است در مقام خبر پس واجب است حذف خبر به جهت قیام قرینه و الفهم قیام
 در مقام او این وجه حذف خبر در وقت خبر قیام باشد مثل وجه و خبر از این
 اما در وقت خبر قیام باشد مثل قیام و خبر از این پس واجب نیست حذف خبر مثل
اولا لعلنا لعلنا و خبری که گفت الیوم اشهر من یوم یوم و لعلنا و خبر
 در وقت خبر به جهت قیام و خبر از این پس واجب نیست حذف خبر از این پس
 این بنا بر قول اهل بصره است و گفته است که که بعد از این لکان را از خبر
 فعل مقدرات اول و خبر لکان که از گفته است فرائد که همین را رفع دهند آن کم
 بعد از است بنا بر اینکه اول امر که است و لا از خبر پس و رفع میدهد پس بعد از
 بنا بر اینکه اشش با این قول فرائد را بر وجه است به جهت اینکه لا از خبر پس در موقع
 داخل خبر و قیام از آن چهار باب است مبتدا است که وجه خبر مصدر در صورت
 یا فعل یا مفعول مصدر یا خبر که موصوب یا خبر مبتدا مود لکان علی یا مفعول
 مود لکان علی و مفعول و بعد از او و لا از خبر که موصوب یا اسم تفضیل که موصوفه مود لکان
 یا خبر و این مثل ذی را از خبر که این مبتدا در صورت مصدر است و موصوب است مود لکان
 و وجه خبر بعد از او حال است که اجلا یا خبر و خبری که ثابت است در وجه خبر که
 مفعول است از خبر و ثابت است از هلاکت را اجلا و ضرب زید قیام که این مبتدا در صورت

مصدر است و موصوب است بر زید که مفعول به است و مثل ضرب زید قیام که در اینجاست مبتدا
 در صورت مصدر است و موصوب است بر علی مفعول به است و قیام علی است از این وجه خبر که
 فعل است یا از زید که مفعول است یا یکی قیام که علی از فعل مفعول به است
 و آن ضرب زید قیام که این مبتدا فعل است و مفعول به است به مصدر از ضرب زید قیام
 نما و اکثر شرط السووق ملتونا یعنی خبر خبر بر وجه است و لا حاصل است در حال اینکه
 غلو باشد که این مبتدا اسم تفضیل است که اضافی شده است بر مصدر و موصوب است
 بوجه فعل و مفعول و استخبط صایگون الامیر قیام یعنی خبر خبر بر وجه حاصل است
 در وقت بودن او قیام که این مبتدا اسم تفضیل است که اضافی شده است به
 فعل که مفعول بر مصدر است پس رفتن اهل بصره لکان که تقدیر چنین است
 ضرب زید قیام اصل از لکان قیام پس حذف شده است و اصل خبر حذف شده است
 و نظر و ماضی زید عندک امر زید صلی عندک پس یا نه اذ لکان قیام پس
 حذف خبر پس حذف خبری که آن شرط حاصل است در حال و ایستای حال
 که قیام یا خبر در مقام طرف به جهت اینکه در حال معنی ظرفیت است پس حال قیام
 طرف است و ظرف قیام مقام خبر است پس حال قیام مقام طرف است پس قیام مقام
 خبر است گفته است شرح روضه این قول که خبر لکان است که گفته شده است در این مقام
 و در این احوال مشکلات زیاده است و آن خبر که نظر هر شده است از این خبر پیش
 ضرب زید ایلا بسره قیام یعنی زید لا یلا بسره است در حال اینکه خبر زید ایلا
 یا خبر در وقت خبر اراده کنی حال از مفعول را و ضرب زید ایلا بسره قیام یعنی زید
 زید لا یلا بسره قیام است در حال اینکه خبر ایلا بسره یا خبر در وقت خبر که
 حال از فعل او است این تقدیر از آن تقدیر پس میگویم حذف خبر مفعول اینجا
 که آن صاحب حال است پس یا نه ضرب زید ایلا بسره قیام که خبر در حال خبر و خبر
 حذف کردن صاحب حال را در وقت خبر که قیام در کلام داشته باشد و خبر که میگوید

به جهت عمل در او پس بنا بر اینکه مراد بدو قول در دو معنی مذکور باشد، احتیاجی نمی آید که
بعضی از اشراج تقدیر کنند که گفته اند؛ اینکه مراد به مندرج بالا و این حروف است؛ بلکه
نرم می آید؛ زیرا که قول مصنف که بعد از اینها؛ یعنی و نیز احتیاجی نمی آید که بعضی از
اشراج دیگر که گفته اند؛ مراد به مندرج مندرج است؛ بلکه احتیاجی نیست به تأویل بودن خبر
جمله را به هم مفرد در هر مقام که خبر جمله؛ یعنی مثل مثل آن؛ زیرا که ایقوم ابوه مثل قلم
آن؛ زیرا که قلم که قلم مندرج است؛ پس نیز بعد از قول این حروف و اسامی که در خبر است
یعنی حکم خبر این حروف مثل حکم خبر مندرج است در اقسامی که در این حکم خبر مفرد
و مکرر و معروف و در حکم مکرر از این خبر یک یا متعدد و چند خبر مندرج است متعدد و مکرر
در این حکم ثابت و متغیر در حکم و حذف هم می شود و همچنین حکم خبر این حروف مثل حکم خبر مندرج
است در شرط ماکه در اشراج و در اینکه در وقت که خبر این حروف بعد از این است از بار اول و از
اطمینان و اول و حذف می شود که خبر را بطور مکرر در وقت که خبر مندرج است؛ یعنی و معنی؛ یعنی حذف
و مراد به حکم این خبر مثل حکم خبر مندرج است بعد از این است که صحیح؛ یعنی بدون این خبر خبر
فصلی و این شرایط و احکام مذکور بعد از این شرایط است؛ یعنی که منع که در اصل
شدن این شرایط و احکام لازم نمی آید از این قول ماکه که گفته اند؛ حکم شرط خبر این حروف مثل حکم
خبر مندرج است؛ بلکه خبر خبر که صحیح؛ یعنی خبر مندرج واقع شود صحیح؛ یعنی که خبر این حروف و این
خبر بسیار است؛ بلکه در این خبر که در این خبر که خبر مندرج است؛ یعنی که خبر این حروف و این
اینکه گفته اند؛ این خبر و این خبر مندرج است؛ یعنی که خبر این حروف و این خبر مندرج
یا است مکرر در این مقدم که خبر خبر این حروف به اسم این حروف و اصل آنکه خبر مندرج است
بر مبتدای و این به علت آنست که این حروف جمع به جهت شباهتشان به فعل عمل می کنند؛ یعنی
فعلند و عمل کردن پس اراده می آید که خبر این حروف فعلی و خبر خبر که خبر فعل
فعلیت؛ یعنی که مضمون به مضمون مقدم؛ یعنی و عمل اصابت آنست که مقدم؛ یعنی مضمون به مضمون
و نکته عمل این حروف فعلی و خبر خبر در معنی این حروف به مقدم و مکرر و اول این خبر
نمی شود در معنی فعل الا آنکه این خبر به این خبر خبر مندرج است؛ یعنی که خبر این حروف و این خبر
در وقت که خبر خبر این حروف و خبر خبر در این خبر که خبر خبر در این خبر که خبر خبر
در این خبر که خبر خبر در این خبر که خبر خبر در این خبر که خبر خبر در این خبر که خبر خبر

[illegible]

و از این جهت که اراده نبوده باشد و بعد از لغو جهت الایز از ارادت لغو است و در وقت قبل از
 منفرد باشد و این است و در این نیست که مصنف که مثلاً او بعد از جهت الایز که این را برانگه است که
 واقع شود موقوف بر آن که این مفعول مطلق باشد و صلاحت داشته باشد که در مفعول مطلق الایز
 و این از این است که اگر چه صحتش است منتهی این بود که پس در هر یک میگوید میرا کرده است و
 در هر یک میگوید میرا بریده است یا اگر این را ببرد ببرد که این مفعول مفعول مطلق
 یا فعلی است که مثل اینکه میگوید ما است الایز یعنی هر یک که این را بریده است که بریده
 که بریده فعلی است که میگوید ما است الایز یعنی هر یک که این را بریده است که بریده
 میگوید این فعلی است که میگوید ما است الایز یعنی هر یک که این را بریده است که بریده
 موقع خبر مقدم میگوید ببرد یا ببرد پس اگر میگوید ببرد میگوید ببرد
 اضافه شده است بهر الی و معرفه است و اما این است میرا بریده است مثلاً از این است
 واقع شده است که این بعد از معنی بریده که این است به جهت اینکه معنی این است و در این نیست
 به جهت پس معنی لغو که نیست و این در او است و در این است الایز که مفعول مطلق
 هر یک از این و صلاحت داشته باشد این مفعول مطلق که خبر از آن است و اینها موقوف
 لا توفیهمون بکلیه و منقطع و خوف فشا الوفاق فایضا بعد و اما فایضا نیز بعضی از آن موضع میگوید
 واجب است حذف فعل ناصبه مفعول مطلق و آن موضع موقوف است که واقع شود و این
 مفعول مطلق تفصیل کند و چون جمله که پیش گفته شد و ملامت مضمون جمله بر مصدر است که
 شده باشد بهر مفعول فاعل یا مفعول و مراد با مضمون جمله مضمون از آن جمله است و مراد تفصیل
 این جمله به آن انواع و آن است که احتمال می رود در جمله مثل قول خداوند بنا بر کرم و فشا الوفاق
 فاما صلاحت و اما فایضا نیز پس صحت میگوید که پس بعد از آن که این است به جهت الایز که
 به داین را خلاص میماند و با بعد از حکم که این بنا فدا از این میگوید و فاش میگوید پس قول
 خداوند بنا بر کرم و فشا الوفاق جمله است که خبر است از فعل و فاش مضمون او مثل او
 ثاق است که مصدر است که اضافه شده است بهر مفعول لکن الوفاق و غرض مطلق از
 شد الوفاق است که از این است که فدا از این است که تفصیل و او خداوند بنا

این غرض مطلق بود که خلاص فایضا بعد و اما فایضا نیز پس صحت میگوید که این بنا فدا از این میگوید و فاش میگوید پس قول
 بهر این است که یا خبر از این است و تقدیر چنین است که اما مضمون منا بعد المشرقین و اما تقدیر
 فدا و فاش ملامت واقع للشيء یعنی خبر از آن موضع که واجب است بخوان قیاس حذف فعل
 ناصبه مفعول مطلق را موصوفه است که واقع شود مفعول مطلق از این است که این را
 نقشه یعنی از این است که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 که لکن صوت صوت حسن یعنی از این است که پس بر این که میگوید فاش شبیه به این است
 خبر علقه یعنی از این است که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 که مصنف میگوید که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 صوت که از این است که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 مصنف میگوید که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 مشتمله است اسم بمعناه و مشتمل بر این جمله که ثابت است و معنی این مفعول مطلق و در هر یک
 مصنف میگوید که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 حاکم که این جمله مشتمل نیست بر مشتمل است بر این مفعول مطلق به جهت اینکه خبر
 به معنی زدن است و صورت معنی خواندن و علقه صاحب خبر مشتمل بر این جمله به صاحب این
 است یعنی هر یک که امیتا است بان اسم معنی این مفعول مطلق و در هر یک مصنف میگوید که
 که و علقه صاحب خبر از مشتمل بر این جمله فدا از این است که صوت حاکم به جهت اینکه جمله
 مشتمل نیست بر صاحب صوت به جهت که صدای هر یک از این صوت حاکم به جهت که
 صدای این صوت معنی صوت تصویهاست پس صوت حاکم به جهت واقع شده است
 از این است که شبیه به خود و غیره و در هر یک مصنف میگوید که لکن شبیه به این است
 واقع شده است بعد از جمله که مصنف میگوید که مشتمل است این جمله به این معنی
 مفعول مطلق است و لکن صوت است و مشتمل است این جمله به صاحب این صوت و این خبر
 مجبور است که در قول مصنف است که به این است و راجع به صاحب او از این است

قبل از اینکه ندای واقع شود گفته است گفت بعد از اینکه ندای واقع نمی‌شود عرض است و هر دو در
ظلم هستند و یا از آن مثال از برای ندای که حقیقت است با غرض است بر رفع و علامت رفع
الف است و یا از آن مثال از برای ندای که غرض است بر رفع و علامت رفع و علامت
به جهت اینکه قبل از اینکه ندای واقع شود رفعان به عدم و الف و او بعد از رفع
جزو و رفع در بلام الاستغاثه بلام که از برای استغاثه است یعنی از برای طلب و از برای
و این بلام تخصیص است که داخل شود در مستغاث یعنی آنکه که طلب و از برای او شود که دانست
میکنه این بلام بر اینکه تخصیص را در مثل و از برای آن مثال و آخر این بلام که از برای
از برای آنکه مستغاث شود یا از برای دفع لام یعنی از برای دفع بلام و این مستغاث
یعنی نیست که مستغاث شود لام مستغاث به جهت اینکه مستغاث به لام مستغاث
یعنی بلام یعنی که استغاثه به سبب و او بعد از این بلام مستغاث مستغاث
مستغاث مستغاث مستغاث که در وقت که حذف شود مستغاث و یا بعد از که مستغاث
مثل یا لام مستغاث که اگر لام مستغاث نیز مکرر شود مستغاث که این مستغاث
است مستغاث که از برای مطلق و بعضی از این بلام مستغاث مکرر شود
و لام مستغاث مستغاث به جهت اینکه مستغاث واقع است بر رفع کاف
خبر را دعوی که بآن کاف لام مستغاث مثل لام مستغاث مستغاث که واقع شد
موقع کاف غیر پس اگر عطف بود بر مستغاث خبر بدون یا مثل یا از بعد از
که بعد عطف شده است بر خبر بدون یا مکرر شده باشد به جهت اینکه فرق میان مستغاث
و میان مستغاث که واضح است و مستغاث به جهت که لام مستغاث پس فرق
میان مستغاث مستغاث که حاصل است به جهت عطف از بر مستغاث و اما اگر
عطف بود بر مستغاث خبر یا پس یا رصه میدیم لام مستغاث مستغاث
مستغاث لا لام مستغاث میداریم به جهت اینکه مستغاث یا و رصه و اما
به مستغاث مثل یا از بعد و یا بعد پس بعد اینکه لام مستغاث مستغاث مستغاث
به جهت اینکه مستغاث مستغاث مستغاث مستغاث مستغاث مستغاث مستغاث

داخل
من در

و اینست بطریق سیم اعراب اولی مضارع معرب بعد از لام استغاثه که کج
به جهت اینکه آن چیز که بحث بنا بر مضارع است شبیه است به حرف و لام جاره از خصائص
اسم پس بر سبب اطلاق شد این است لام بر مضارع ضعیف میوه شبیه است که مضارع
بحرف و قوت میوه شبیه است و با هم پس اعراب داده بجهت تمیز که اصل را از
و آن اعراب است بر جهت اینکه اصل در این اعراب است و گفته شده است به تحقیق که
فرو شده مضارع و لام تعلقند بر مضارع لام تعلقه مثل یا الله یا بعضی تعلقه بر مضارع
اب و الله و بعضی تعلقه بر مضارع لام تعلقه مثل یا الله یا بعضی تعلقه بر مضارع
بر اینست پیشتر نامی چرا اهل کتب مصنف از ذکر این لام و بر اینست که از چیز که
بعد از این میگوید و نصب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و در مضارع
که معرب است و معنی آنکه معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و در مضارع
شده است از این جهت که هر یک از این دو لام تعلقه در مضارع استغاثه است و این
دو لام تعلقه استغاثه میگوید که گفته شده و گفته شده و این دو لام تعلقه
بیشتر از او بزرگتر است و استغاثه آن را گفته از او فرخنده است و او دشمن است و او
که این تعلقه گفته استغاثه میگوید که تعلقه گفته شده و این دو لام تعلقه
او و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
که معرب است و معنی آنکه معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و در مضارع
و قول ایشان یا الله و الله و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
که لام تعلقه معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
است به جهت عدم آن چیز که فو ش میگوید و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
است و لام افصحی همچو دیگر که در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
و لام ضمه چنین مثل و زیاده و غیره میوه شبیه مضارع و بعضی از کلمات در مضارع معرب است و بعضی از کلمات در مضارع معرب است
در آخر مضارع به جهت اینکه خواهش میکند الف فتح و قبضش لام و نیست لام و در آن مضارع

2437

卷之四

وایم ویا مک به جهت اینکه لازم نیاید به جهت اینکه لازم نیاید که چهار حرفه باشد و یا نه
حذف که در حرف از آن اسم بر اقل مراد است اسم معرفه و حرفه نباشد و این است و جز این نیست
که مصنف اخذ کرده و یا و مصنف این قید را که اگر حرفه را بعد از حرفه در حکم واحد
باشد این قید را در آنجا که گفته حکم را که واحد را که در یک حرفه است اینک مثل شوند
و چون ترخیص گفته شده آن حذف از حرفه را بداند که و او و من جمیع به جهت اینکه بقا
کلمه که بشود و چون باشد به جهت ترخیص کلمه اصل این قسم است به جهت اینکه واحد
شد و قبل از حرفه است و حذف از حرفه این حرفه هم که در آخر از آن شده
در هر دو قسم اما قسم اول به جهت اینکه این حرفه هم در آنجا که این حرفه
باشد مثل روان و اما قسم دوم به جهت اینکه حرفه آخر اینک صحیح است و اصل آن حذف
شده پس ده که نه صحیح است و نه اصل است بطریق اولی حذف به جهت اینکه در هر دو
مثل مشهور بن خلق صفت علی الاطلاق و بدست علی التقدیر محلی بر غیر و بی اینک
از ترس یکم رغبت این حرفه هم از حذف میسر است و نیز از حذف کلمه حرفه
زاید و آن کان میگوید و اگر بعضی ترخیص در هر قسم که یک حرفه در آن باشد و آنست
از این قول مصنف آنکه از شرط ترخیص این است که نبوده جمله به جهت جمله حکمی یا
است پس چیزی را از او حذف نشود و اینک بنوعی مضاف به جهت اینکه منع است
حذف اول به جهت اینکه غیر آخر اجزا در نظر هر معنی و منع است
حذف جزو آخر که مضاف به باشد به جهت اینکه نیست آخر اجزا در نظر هر معنی و منع است
بعینک و حتمه غیر که این علم از آن چیز باشد که میگوید بعل و یا حتمه حذف الایم
غیر از بعضی مرکب و علم به حذف شود که جزو آخر یک کلمه باشد و بعل و حتمه
به جهت آن که این جزو آخر را منزه نماید تا نیست در بعضی هر یک از این جزو آخر کلمه
عاصه که گفته شده است به منزله جزو که و آن کان غیر ذلک و اگر بعضی ترخیص در هر
این کلمه که ذکر شد از قسم دوم است که هر کلمه نباشد و یا بدین چهار حرفه باشد که ترخیص
بر چهار حرفه بود قسم است چنانکه گذشت و حرفه و یا حتمه غیر پس حذف هر یک حرفه از
به جهت اینکه حاصل شود فائده که مضمون است ترخیص این کلمه را در ترخیص مخفف است
و یا فائده آن چیز که بحث حذف کلمه پیش از یک حرفه باشد که یا بدین چهار حرفه

۱۴۴۴

[illegible][illegible]

مصنف کرد به جهت اینکه این مفعول بلام را مفعول واسطه صرف جز می کند پس
 گفته مصنف شرط نصب مفعول له تقدیر بلام است به جهت اینکه لام در وقتیکه ظاهر
 شود به جهت مفعول نشود و این است و جز این نیست که تخصیص را و مصنف بدو لام گفته
 گفت تقدیر بلام به جهت اینکه لام غالب است در تعلیلات افعال پس تقدیر بلام
 از من و اما و یا با اینکه این صرف از و ان و در مفعول له است مثل قول خدا
 خاشعاً متضرعاً و خشیته الله یعنی از ترس من و از ترس او به جهت ترس از خدا که من بخشی
 تعلیل است و قول خدا این را که قد علم فی قلبهم الذین هادوا و همنا و غیر این جهت علم از ایشان
 که که بودند و صرام کردیم که ما بمعنی تعلیل و معنی صلی الله علیه و آله ان احوه
 و خلعت النار فی طهره و حسنها لای اطعمها و لای تریتها حتی یتا کل من خاش
 الارض حتی ماتت یعنی درستی که بر زمین داخل شد آن را به جهت کریم که حبس کرد و آن
 زن آن کریم را که آن زن آن کریم را اطعمم و در آن زن آن کریم را او
 میگذراند و برود و الف کسریه را بخوبی تا اینکه بعد آن کریم که معنی تعلیل
 و همچنین که بعد تقدیر بلام جملات از حذف آن لام از لفظ و با آن که در آن
 آن لام را در وقت و پیش از اصل با آن که در آن لام را در لفظ و نیست پس نیست
 حاجت بر شرط و در آن که در آن لام را در وقت بلکه حاجت بر شرط این است
 این نیست که پیش از حذف آن لام از لفظ و از این گفت است مصنف و این که
 مفعولها یعنی و این است و جز این نیست که می باشد حذف آن لام و الشاء که مصنف
 به راجع که این حین فاعل را بوجه تقدیر که گوید و اما بخوبی تقدیر بلام پس جاز است
 لام چنانکه می باشد ذکر لام اذا کان فعلاً لفاعل الفعل المعلق یعنی در وقتیکه
 بعد مفعول فعل و این است و جز این نیست که گفت مصنف فعلاً به جهت و در آن
 مصنف از خبری که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 اسم ذات است و داخل در این حکم نیست به جهت اینکه گفته فرق بین اسم

فعل فعل تعلیل که گفته بود و این را و غیر متعین و یا بخ فاعل مفعول و فاعل
 عامش و این را گفت مصنف به جهت و در آن او را مفعول که فاعل او و فاعل عامش
 از خبری که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 قول به جهت آن که او را که این متعین مثل ضربت با و یا غیر مثل ضربت با و یا
 پس بدینیکه زمان ندن و او بدینیکه است به جهت اینکه در زمان و خبر که زده اند
 او بدینیکه است به جهت اینکه خبر متعین زمان از خبری که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 یا خبری که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 زمان فعل که وقوع و یا بعضی زمان مفعول له است که چنین خبر مثل شد ملاب
 ایقاعاً للصالحین الفریقین یعنی در شوم دعوی را به جهت واقع شدن صلیان
 و فرق بین بدینیکه زمان مفعول له که ایقاع الصالحین بعضی زمان فعل است
 که نشود و در این و احتراز از گفته از این قول از خبری که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 له و صحیح فعل متعارف در و در وقتیکه الیوم الیوم لوعدی بدینیکه اسم غیر از اسم
 گویم ترا امروز به جهت و در آن خبری که در آن گویند بنویس که در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 به جهت اینکه در وقتیکه فعلی له اسم ذات جفتک لکن که این
 به جهت اینکه مفعول له این شرط را در آن نشود به مصدر که مفعول مطلق پس یعنی می شود
 فعل به مفعول له بدون واسطه خبری که در آن نام مثل فعلی مصدر به فعل بخلاف در وقتیکه
 از میان مفعول این شرط را در آن نشود به مصدر که مفعول مطلق پس یعنی می شود
 مثل فعلی که در آن به مصدر که مفعول مطلق پس یعنی می شود
 مصنف بر مفعول مطلق که مفعول بخیر است و اضر و فاعل است و این است که میفرماید
 المفعول معه غیر اینها که هر که گفته شده است فعل به صاحب آن اسم بدینیکه خبری
 فاعل صاحب آن مفعول معه در واقع شدن فعل از آن فاعل به خبری که مفعول
 صاحب آن مفعول معه در واقع شدن فعل بر آن مفعول پس قول مصنف
 خبری که مفعول مطلق نام به فاعل است و فاعل المفعول است و انشای در آن



المصنف بالسنن والغرض من ذلك
الحكمة في ترتيبها
والاعتراف بالفضل والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف

عالم

بغير شرط

والمصنف بالسنن والغرض من ذلك
الحكمة في ترتيبها
والاعتراف بالفضل والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف

والمصنف بالسنن والغرض من ذلك
الحكمة في ترتيبها
والاعتراف بالفضل والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف

والمصنف بالسنن والغرض من ذلك
الحكمة في ترتيبها
والاعتراف بالفضل والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف
ببني القضاة والاعتراف

بغير شرط

229

مجلس شورای ملی

[illegible]

285

وداشم البوتیم را از برار محققان از احقق الامم یعنی ب افعای بکرم، نزد جان
 معنی مذکور به عینه یا شبهه میگیریم یعنی محقق چشم او نیست بیهوش و یا ثابت گفتم او را
 نیز برقرار در این سبکه مدین است و دلشتم است صاحب معنی که گفتا باخ
 که باین تقدیرات تردید این است که تقدیر بر نفس یعنی بجز از بدو است
 که زنده است در حال سبکه مهران است و بی و شرطها آن مومن مقرره مضمون
 الجمله و شرط حذفی علی بن عثمان و بوجه این است که بجهت بی و شرط
 از برار مضمون جمله و در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتم
 بعضی اجزاء جمله باشد علی در قول ضار جاز که تعادلا در سبکه که گفتا
 اصولا یعنی بدین سبکه با فرض سبکه بوزن کس در سبکه اول بترید بدین سبکه
 واجب نیست حذفش به جهت اینکه علی که بعضی اجزاء جمله که از جمله
 اکتیه یعنی تا کی گفتم مضمون جمله اکتیه را و در هر دو مضمون که گفتا
 از چیز که بجهت بی و شرط مضمون که واجب نیست حذفی علی بن عثمان که گفتا
 است صاحب گفتا در قول ضار جاز که تعادلا و تعادلا و تعادلا یعنی نهاده
 داده است ضار از سبکه ای که است بعد که قاعده ای است از سبکه و آیه این طریق
 است نهاده الاله لا اله الا هو و تعادلا و تعادلا و تعادلا و اول العلم قاعده ای است
 داده است نهاده الاله لا اله الا هو و تعادلا و تعادلا و تعادلا و اول العلم قاعده ای است
 ضار بعد از این سبکه واجب نیست حذفی علی بن عثمان که گفتا
 قید این است که بجهت بی و شرط این سبکه اکتیه از سبکه که صاحب گفتا نهاده است آن
 برابر علی که آن سبکه به جهت عمل حذفی علی بن عثمان که گفتا
 حذفی علی بن عثمان که آن سبکه به جهت عمل حذفی علی بن عثمان که گفتا
 به جهت اینکه شام عمل می تواند مبنی در حال و صلاحیت این را که در هر
 صلاحیت عمل کردن در حال را نداشته باشد تا مثل این سبکه در هر دو
 که در این سبکه مذکور تر این سبکه بجهت عمل واجب است حذفش به جهت اینکه شام عمل می تواند

الفهم

۵۴
 التبیان فی رفع الابهام جمله از در حال حذفی علی بن عثمان که گفتا
 التبیان یعنی تبیین امر است که رفع الابهام را و تبیین در لغت بمعنی تبیین است و در اصل
 به تبیین در این مقام تبیین است و در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 که آورده شد بعد از حکم آنده اختصار موقوف است پس بدین سبکه بدل این نیست که رفع الابهام را
 از شیئی بلکه بدل آوردن ترک چیز است که به هم است و آوردن معنی بی و شرط در هر دو
 رفت بدل التمسک یعنی تبیین رفع الابهام را استقر است یعنی تبیین در معنی موضوع که مثل رطل زینا
 که در اصل رطل ابهام است که رطل که بمعنی نیم و نیم است از جهت اینکه این معنی موضوع است
 از برار و پس بدین سبکه متقوا که بجهت بی و شرط مطلق است لکن مطلق مضمون
 بوزن رطل که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 یعنی در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 سبکه ابهام را از قولش عینا لکن این سبکه مضمون مستقر است از عین بی و شرط و جهت اینکه مضمون از برار
 مستقره وضع شده است جمله این ابهام را در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 وضع شده است و در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 بدین سبکه مضمون این موضوع است از برار مفهوم که آن شخص رطل بی و شرط است آن مضمون که در هر دو
 و از برار مضمون که آن شخص رطل بی و شرط است آن مضمون که در هر دو
 و ضار این نیست که شمس تعادلا مضمون بی و شرط مضمون که در هر دو مضمون که گفتا
 موضوع که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 یعنی از عینا لکن این سبکه مضمون مستقر است از عین بی و شرط و جهت اینکه مضمون از برار
 هر دو از این مضمون که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 حذفی رطل می شود که این مضمون که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 ابهام که وضع شده است از برار مضمون که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 مضمون که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 مستقر واقع در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا
 رطل از برار مضمون که در هر دو مضمون که گفتا مضمون جمله از جمله که گفتا

مَقَال

عبدالرشید

[illegible]

کتابخانه ملی و موزه
بر اساس اسناد
و متون
و متون
و متون

[illegible]

مفتی الاسلامیہ

بهر آنکه اگر افاوه عموم ممکن و در این غیر نیست بر منع نیست که اگر
 اشتاء نباشد و منع نیست باشد و که عقد الارواح که غیر از برده است و است و در هر
 است بر منع نیست که اگر از اشتاء نباشد و منع نیست باشد و در هر
 میگرد و نقد بر عقد این شرط است که ملک آن که جمیع ذرات و غیر خصوص
 بعد از آن که در الارواح غیر که الارواح صفت و لعن الارواح
 یعنی که منع است که این شرط و عقد یعنی که این شرط و عقد که اشتاء
 پس با آنکه این شرط و عقد الارواح و این شرط و عقد این شرط که گفته و در اول
 این کلام آنکه الاصل میگوید صفت غالب است قید کلام او را بگوید که این کلام
 غالب بر صفت آنکه این شرط و عقد اشتاء و در عموم و قیل جانی و در اصل الارواح
 صحیح نیست بلکه به گفته خود صحت دارد و در اصل صحت میگوید صحت عقد غیر
 در اصل الارواح و گفته میشود عقد غیر در اصل الارواح و هم چنین که این شرط و عقد
 نیست متنی در خصوص غیر مثل جانی حال الا واحد به جهت آنکه در اصل
 جمیع عموم است و در اصل بر و در وقت میگوید پس میگوید که این شرط و عقد
 که نه این پس معذور نیست و الارواح که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 و لا ینکیر بعد آنکه متنی در خصوص که این شرط و عقد غیر خصوص عام منع بر این
 صفت مختلف بود و در این این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 لو کان فیما الله الا الله لفدنا بغیر آنکه در این این شرط و عقد که متنی قطع
 معذور است این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 معذور است پس الارواح که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 تابع است از این این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 که از این این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 به جهت که جمیع منع است و این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 المعذور است و متنی به یعنی الاصل و در متنی معذور و الارواح که متنی قطع
 و متنی است شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع
 نباشد و این این شرط و عقد که متنی است معذور و الارواح که متنی قطع

مسکونہ معنی

[illegible]

[illegible]

حالی ہفتہ فیروز پور

[illegible]

2

میں نے تو اس کو لایا

[illegible]

۱
فصل اول
در بیان
تاریخ

[illegible]

در بیان قرآن و روایات

قصا

[illegible]

[illegible][illegible]

فصل دوم

وَأَمَّا رَجُلٌ كَانَ مِنَ الْفِتْيَانِ
فَصَلَّاهُ وَاصْلًا طَائِفًا
أَشْبَهَ فِي كُنْهٍ الْخَلْفِ

مسئلہ پھر بھی

[illegible][illegible]

الظروف

[illegible]

2000

152

10

در مقام خبر

[illegible]

دفعہ ۱۰

المؤمنين المؤمنين

[illegible]

[illegible]

تذکرہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰